



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
**پست سکولاریسم
و امکان گذار از سکولاریسم**

کفتاری در شرح تمایز سکولاریسم و لائسیسم

شهریار زرناس



برخلاف نظر رایج، باید میان سکولاریسم و لائسیته تاحدودی تفاوت قائل شویم. پست سکولاریسم تعدیل لائسیته است، یعنی سکولاریسم تغییر نکرده است و وجود دارد و همچنان امتداد دارد. سکولاریسم ذاتی تمدن مدرن است و تعدیل نمی‌شود و روندهای آن هم تا زمانی که مدرنیته پابرجاست، متوقف نمی‌شود. البته به میزانی که عالم مدرن تضعیف می‌شود، که به اعتقاد من روند انحطاط آن از ۱۰۰ سال پیش آغاز شده است، خود به خود همه ارکان مدرنیته و از جمله سکولاریسم تضعیف می‌شوند. اما اگر ما به این تصور برسیم که عده‌ای با طرح پست سکولاریسم، در حال گذار از سکولاریسم هستند، این تصور درستی نیست؛ در واقع این گروه به دنبال نوعی لائسیته تعدیل شده یا لائسیته حداقلی هستند. لائسیته ممکن است حداکثری یا حداقلی طرح شود. زمانی لائسیته‌ی مهاجم یا حداکثری را مطرح می‌کنند که آشکارا سر از الحاد برمی‌آورد و زمانی دیگر لائسیته تعدیل شده مطرح می‌شود، که حدودی را با دین تنظیم می‌کند و احساس می‌کند بهتر است حوزه‌های کم‌خطرتر و قلمروهایی را به دین واگذار کند. پس این به معنای عقب‌نشینی و دست برداشتن از سکولاریسم نیست، بلکه به معنای یک نوع تغییر آرایش لائسیته است.

سکولاریسم ریشه در سوپرناتیویسم دارد و اینکه سوژه اساسا سکولار است. سکولار بودن حوزه فراگیری دارد که شامل ارزش‌ها، اقتصاد، اخلاقیات، ادبیات، حقوق و سبک زندگی می‌شود و همه‌ی این حوزه‌ها را در برمی‌گیرد. سکولاریسم کلیتی است که بر تمام موجودیت تمدنی مدرنیته حاکم است و تا زمانی که این موجودیت باقی است، سکولاریسم هم پابرجاست. البته ممکن است به تبع آن تضعیف تدریجی مدرنیته، سکولاریسم هم تضعیف شود. لائسیته بروز حقوقی و تا حدی سیاسی بعضی شئون سکولاریسم، در تنظیم نسبت دولت و برخی وجوه دینی مثل اخلاق دینی، خود مذهب و آداب مذهبی است، که در کشوری با کشور دیگر متفاوت است. دولت فرانسه بعد از سال ۱۹۰۵ رسماً خود را دولت لائیک نامید. باید توجه کرد که اگر تلقی ما از سکولاریسم چنان که شرح دادم نباشد، آنگاه باید دولت فرانسه قبل از ۱۹۰۵ را غیرسکولار بدانیم که البته چنین نیست. سکولاریسم از قرن هفدهم، و حتی زودتر از آن، در فرانسه حاکم شده بود؛ اما لائسیته از ۱۹۰۵ در آنجا صورت رسمی پیدا کرد. لائسیته‌ی فرانسه و لائسیته‌ی آمریکا با هم متفاوت است و این به بافت اقلیمی و فرهنگی، پیشینه فرهنگی-اجتماعی و تاریخی، تنوع‌های قومی و فکری و تنوع‌های روانشناختی این کشورها بازمی‌گردد؛ گرچه اصول و مؤلفه‌های ثابتی هم در لائسیته وجود دارد.

آنچه که برخی مثل هابرماس تحت عنوان پست سکولاریسم مطرح می‌کنند یک نوع لائسیته حداقلی یا به تعبیری یک تنظیم و تألیف جدیدی از لائسیته است که این تألیف ممکن است به تبع زمان متغیر باشد؛ یعنی ممکن است امروز یک لائسیته افراطی و الحادی باشد و فردا یک لائسیته‌ی ملایم مطرح شود که برای حدود و ارزش‌های دینی و سبک زندگی و حتی مدارس و آموزش و پرورش دینی احترام ظاهری

قائل باشد و در یک روز دیگر طور سومی طرح شود. با وجود همه‌ی این تغییرات، هیچکدام از این‌ها به معنای تغییر در ذات سکولاریسم نیست. البته این بدان معنا نیست که سکولاریسم همان موضع تهاجمی نیرومند خودش را دارد، بلکه همچنان تأکید می‌کنم به میزانی که مدرنیسم تضعیف می‌شود، سکولاریسم هم تضعیف می‌شود؛ ولی نباید لائسیته را با سکولاریسم یکی گرفت. بنابراین من قائل به این نیستم که پست سکولارها حرف و انفاق تازه‌ای را رقم زده‌اند. همچنان که به اعتقاد بنده، چیزی از سکولاریسم ترکیه کم نشده است ولی ممکن است بگوییم در لائسیته‌ی آنجا، در طی یک دهه‌ی اخیر، اندک تغییراتی رخ داده است. این هم ممکن است از تاکتیک‌های دولت‌های غربی باشد؛ شما مشابه چنین ساز و کاری را در اقتصاد کشورهای غربی می‌بینید. مثلاً در سال‌های بعد از جنگ جهانی دوم همه اقتصاد همه کشورهای غربی، حتی آمریکا که لیبرال‌ترین است، تاحدودی به سوی اقتصادهای سوسیال دموکراتیک حرکت می‌کنند که البته این پدیده در کشورهای گوناگون درجات و اشکال مختلفی دارد. آیا این به معنای کنار گذاشتن مدرنیته و سرمایه‌داری است؟ خیر! اتفاقاً دوباره می‌بینید که در دهه ۸۰ دوباره به اشکال افراطی و به سوی سرمایه‌داری آشکار و اقتصاد بازار، بازمی‌گردند.

سکولاریسم مثل نیهیلیسم است؛ یعنی جزء ذاتیات مدرنیته است. نمی‌توان مدرنیته غیرسکولار داشت. مگر اینکه تعریف دیگری از سکولاریسم ارائه شود؛ من سکولاریسم را با سوپرناتیویته یکی فرض می‌کنم. نیست انگاری چیست؟ نیست انگاری، نیست انگاشتن عهد امانت و ولایت الهی است؛ در یک نگاه کلی و در صورت مثالی ماجرا، انسان‌ها و اقوام به دو دسته تقسیم می‌شوند یا نسبت به ولایت الهی تذکر پیدا می‌کنند و یا نسبت به آن دچار نسیان می‌شوند. به لحاظ مثالی شرق و غرب چیست؟ غرب عالمی است که در مقابل عهد الهی به جای تذکر نسیان بورزد و امتداد پیدا می‌کند و شرق عالمی است که متذکر می‌شود. البته منظور شرق عینیت یافته متحقق تاریخی در هیئت بودائیسیم، هندوئیسم و زرتشتی‌گری نیست، مقصود عین ثابت شرق است، البته اگر عین ثابتی برای شرق قائل باشیم. در عین ثابت غرب، سکولاریسم نهفته است؛ وقتی غرب شدید و نسیان را به جای تذکر قرار دادید، در واقع نیست انگاری را منشأ و مبدأ قرار داده‌اید. از لوازم ذاتی این نیست انگاری، سکولاریسم است و نمی‌تواند از آن جدا شود؛ حال چه سکولاریسم یونانی - رومی، یا حتی سکولاریسم قرون وسطایی و یا سکولاریسم مدرن، که آشکارا اومانستی و سوپرناتیویستی است، باشد. بنابراین همچنان که تمام تاریخ غرب در معنای متحقق تاریخی‌اش، به میزانی که به آن عین ثابت غرب رجوع دارد، تاریخ نیست انگاری است، تاریخ سکولاریسم هم هست. اما تمام این تاریخ، تاریخ لائسیته نیست؛ مثلاً لائسیته تا قبل از انقلاب فرانسه ظهور و بروزی نداشت و با آمدن ناپلئون کمی تعدیل شد و کش و قوس بر سر آن ادامه داشت تا در ۱۹۰۵ دوباره دولت لائیک رسمیت یافت. اما سکولاریسم همیشه در طول تاریخ غرب حضور داشته و از لوازم ذاتی آن تاریخ بوده است.

دو نگاه

سکولاریسم کلیتی است که بر تمام موجودیت تمدنی مدرنیته حاکم است و تا زمانی که این موجودیت باقی است، سکولاریسم هم پابرجاست. البته ممکن است به تبع آن تضعیف تدریجی مدرنیته، سکولاریسم هم تضعیف شود. لائسیته بروز حقوقی و تا حدی سیاسی بعضی شئون سکولاریسم، در تنظیم نسبت دولت و برخی وجوه دینی مثل اخلاق دینی، خود مذهب و آداب مذهبی است، که در کشوری با کشور دیگر متفاوت است